

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره سی و چهارم و سی و پنجم

پاییز و زمستان ۱۳۸۲، صص ۱۹۸ - ۱۷۳

مقامات عرفانی پیامبر (ص) بر اساس تأویل آیات صبر در کشف الاسرار و دیگر متون عرفانی زبان فارسی

دکتر طاهره خوشحال*

چکیده

تربایق زهر بلا صبر است و نشان اهل محبت و ولا صبر است...
ابوالفضل رشیدالدین میبیدی در تفسیر کشف الاسرار و عدّه‌الابرار آیاتی که
خداوند پیامبر (ص) را در اوضاع و احوال گوناگون فردی و اجتماعی در برابر
رنجها و سختیهای هدایت و ارشاد خلق به صبر و استقامت فرا می‌خواند تأویل
می‌کند و با تطبیق آن آیات با اعتقادات صوفیه درجات و مقامات عرفانی پیامبر را
معین می‌کند. این مقامات عبارت است از عشق، مشاهده، محبوبی حق تعالی، فنای
در توحید یا توکل، عروج روحانی در نماز، فقر و فنا.
مسلک عرفانی رشیدالدین میبیدی عاشقانه است. در بینش او صبر پیامبر صبر
بر بلا و یا صبر عاشقان است. در بینش او راز صبر و پایداری پیامبر در برابر آن
همه رنجها و مشکلات طاق‌فرسایی که از جانب مشرکان و کفار و یا پیروان ادیان
دیگر برایش فراهم می‌شد این بود که خداوند تمامی حجابها را از مقابل دیدگان

پیامبر کنار زد و با نشان دادن جمال مطلق خود به او شعله عشق و محبت را در قلبش برافروخت و سراپای وجودش را به آتش کشید و سپس جام زهر بلا را به کامش ریخت، اما چون پیامبر آن جام زهر را از دست محبوب، در مقام مشاهده می‌نوشت تلخی آن برایش شیرین‌تر و گواراتر از عسل می‌نمود.

واژه‌های کلیدی

صبر، تجلّی، بلا، عروج، عشق، مشاهده، فنای فی‌الله، توحید، فقر.

مقدمه

تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار از تفاسیر مهم قرن ششم هجری است. مؤلف آن ابوالفضل رشیدالدین میبیدی از عرفای بزرگ قرن ششم است. او تفسیر خود را بر اساس تفسیر خواجه عبدالله انصاری نوشته است. تفسیر کشف‌الاسرار در سه نوبت است. نوبت اول ترجمه لفظ به لفظ آیات قرآن است. نوبت دوم تفسیر آیات است. در نوبت سوم میبیدی از بین آیاتی که قبلاً تفسیر کرده آیاتی را که با ذوق و بینش عرفا هماهنگی و تناسب دارد برمی‌گزیند و مطابق با اعتقادات صوفیه آنها را تأویل می‌کند. نگارنده در این مقاله بر آن است که مقامات عرفانی پیامبر (ص) را از دید میبیدی بر اساس آیاتی که خداوند پیامبر را در برابر رنجها و سختیهای هدایت و ارشاد خلق و آزار و اذیت مشرکان به صبر و استقامت فرا می‌خواند مورد بحث قرار دهد. صبر یکی از واژه‌هایی است که به‌طور مکرر در قرآن کریم به کار رفته و به علت نقش بسیار مهم و اساسی که در تکامل فردی و اجتماعی بشر به عهده دارد خداوند تقریباً در هفتاد آیه آن را مطرح کرده است.

معنی واژه صبر

راغب اصفهانی درباره مفهوم لغت صبر می‌گوید: «صبر به معنی در تنگنا ننگ داشتن است و وقتی گفته می‌شود صَبَرْتُ الدَّابَّةَ یعنی حبس کردم چهارپا را بدون علف یا بدون اینکه بتواند علف بخورد و صَبَرْتُ فُلَانًا یعنی زندانی کردم او را به طوری که راه خروجی نداشته باشد و صبر ننگ داشتن نفس است بر آنچه عقل و شرع آن را اقتضا کند و یا بازداشتن نفس است از آنچه عقل و شرع بازداشتن از آن را اقتضا کند.» (۶ / ص ۲۷۳).

خواجه نصیرالدین طوسی درباره لغت صبر می‌گوید: «صبر در لغت حبس نفس است از جزع به وقت وقوع مکروه و لابد آن منع باطن باشد از اضطراب و بازداشتن زبان از شکایت و نگاه داشتن اعضا از حرکات غیر معتاد» (۱۰ / ص ۴۱).

و امام محمد غزالی در کتاب معروف *احیاء علوم الدین* درباره صبر و اهمیت آن از لحاظ دین و عرفان بحث گسترده و مفصلی دارد. وی در تعریف صبر می‌گوید: «صبر عبارت است از پایداری و ثبات لشکری در مقابل لشکری دیگر که به علت تضاد بین خواسته‌ها و تمایلاتشان، با یکدیگر به درگیری و جنگ پرداخته‌اند... پس باید این صفت^۱ را که در پرتو آن انسان در سرکوبی شهوات و غلبه بر آنها از حیوانات متمایز می‌شود انگیزه دینی و شهوت طلبی را انگیزه نفسانی نامید و باید دانست که بین این دو انگیزه جنگ و درگیری جریان دارد و صحنه این جنگ قلب انسان است. یاری دهندگان انگیزه دینی از ملایکه‌ای هستند که به حزب خدا یاری می‌رسانند، در حالی که یاری دهندگان انگیزه نفسانی از شیطانهایی هستند که دشمنان خداوند را یاری می‌دهند. پس صبر عبارت است از پایداری انگیزه دین در مقابله با انگیزه شهوت، چنانچه اگر انگیزه دینی در انسان ثابت و راسخ شده و بر انگیزه شهوت غلبه نماید و به‌طور مستمر با خواسته‌های شهوانی مبارزه کند چنین انسانی در زمره صابرین، خداوند را یاری می‌دهد و اگر انگیزه دینی در انسان ضعیف و پست شود به‌طوری که انگیزه شهوانی بر آن غلبه کند و انسان به دفع شهوت صبر ننماید از زمره پیروان شیطان خواهد بود، بنابراین ترک اعمالی که نیروی شهوانی انسان تمایل به انجام آن دارد منجر به وجود حالتی در او می‌گردد که صبر نامیده می‌شود...» (۱۵ / ج ۴، ص ۹۳).

صبر از دیدگاه قرآن و حدیث

با توجه به تأمل در آیات قرآن و با توجه به تعاریف مفسران از صبر می‌توان گفت صبر به معنی استقامت و پایداری در برابر تمامی علل و عواملی است که انسان را از رسیدن به کمالی که خداوند بشر را برای آن خلق کرده باز می‌دارند.

صبر در قرآن دارای انواع مختلفی است، ولی معمولاً صبر را به سه نوع کلی تقسیم می‌کنند که عبارت است از: ۱- صبر در برابر گناه و معصیت ۲- صبر در برابر سختیهای عبادت ۳- صبر در برابر مصایب

۱- صبر در برابر گناه و معصیت

در قرآن آیات متعددی وجود دارد که خداوند انسان را به صبر و استقامت در مقابل گناه و معصیت فرا می‌خواند خداوند در سوره یوسف آیه ۹۰ می‌فرماید: قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِي وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. ابوالفتوح رازی در تفسیر این آیه گفته است «هر کس که او متقی باشد و از معاصی بپرهیزد و واجبات بگذارد و صبر کند از محارم (فَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) خدای تعالی رنج نیکوکاران را ضایع نکند و مزد ایشان بدهد...» (۵ / ج ۶، ص ۴۳۴).

۲- صبر در عبادت و واداشتن نفس به تحمل مشقت و سختی آن

خداوند در آیات متعددی پیامبر و مؤمنان را در برابر سختیهای عبادت به صبر دعوت می‌کند، از جمله در آیه ۶۷ سوره مریم می‌فرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا».

در تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی در تفسیر این آیه چنین آمده است: «صبر کن بر عبادتش، دلیل است بر آنکه عبادت سخت و خسته‌کننده است و ملال آور و مؤمن به صبر بر آن امر شده است زیرا صبر، مقرون به سختی و ناخوشایند است» (۱۷ / ج ۶، ص ۷۶).

۳- صبر در برابر مصایب و رویدادهای سخت

خداوند در بعضی آیات قرآن مسلمانان را در برابر حوادث و رویدادهای سخت همانند مرگ عزیزان، از دست رفتن اموال و دارایی، و پیش آمدن حوادثی که قلبها را از خوف لبریز می‌کند و گرسنگی و فقر را به همراه می‌آورد به صبر و پایداری فرا می‌خواند از جمله در آیه ۱۵۱ سوره بقره می‌فرماید: وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ.

استقامت و پایداری در مقابل این رویدادها که در عرفان و تصوف ابتلا یا الطاف خفیه پروردگار نامیده می‌شود موجب شکفته شدن استعدادها و قدرت‌های نهفته روح می‌گردد و انسان را به خدا یا منبع کمال پیوند می‌دهد.

به طور کلی از دیدگاه قرآن صبر عامل هر نوع تکاملی است که در زندگی فردی یا اجتماعی بشر به وجود می‌آید به همین دلیل خداوند می‌فرماید إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (انفال / بخشی از ۴۹).

به علت نقش مهمی که صبر در رشد و تعالی انسان بر عهده دارد، پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام بسیار درباره آن سخن گفته‌اند و صبر را یکی از ارکان مهم ایمان و گاهی برابر با کل ایمان دانسته‌اند، از جمله اینکه پیامبر می‌فرماید: «الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر، یعنی ایمان دو نیمه است یک نیمه صبر است و یک نیمه شکر» (۴ / ص ۴۸؛ ۵ / ج ۱، ص ۱۶۸؛ ۱۷ / ج ۵، ص ۲۲۷).

و حضرت علی (ع) می‌فرماید: وَ عَلَيْنَا بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَاحْتِيزَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ (۹ / ص ۴۸۲).
همچنین در نهج البلاغه آمده است: وَ سُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ: الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَ الْيَقِينِ، وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ. (همان / ص ۴۷۳).
و یک بار از پیامبر درباره ایمان پرسیدند فرمود: الصبر (۱۵ / ج ۴، ص ۹۱).

صبر از دیدگاه عرفان و تصوف

به علت نقش اساسی و بنیادینی که صبر در سیر و سلوک بر عهده دارد عرفا در کتابهای خود به وفور درباره آن بحث کرده‌اند و در تعلیمات خود در مورد آن بسیار تأکید ورزیده‌اند. بخشهایی از کتابهای مهم صوفیه از جمله التعرف لمذهب اهل التصوف، قوت القلوب، ترجمه رساله قشیری، احیاء علوم الدین، و التصفیه فی احوال المتصوفه و غیره به صبر اختصاص دارد و مؤلفان این کتابها با استناد به آیات متعددی از قرآن و احادیث پیامبر و آوردن روایات و حکایات زیاد اهمیت و نقش صبر را در تکامل روحی و معنوی انسان بیان کرده‌اند.

در کتاب اسرار التوحید از قول شیخ ابوسعید ابوالخیر آمده است: «لَا يَصِلُ الْمَخْلُوقُ إِلَى الْمَخْلُوقِ إِلَّا بِالسَّبْرِ إِلَيْهِ وَ لَا يَصِلُ الْمَخْلُوقُ إِلَى الْخَالِقِ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَيْهِ وَ صَبْرٌ عَلَيْهِ يَقْتُلُ النَّفْسَ وَ الْهَوَىٰ...» (۱۸ / ج ۱، ص ۲۴۰).

و در تذکرة الاولیاء از قول ابوعلی جوزجانی آمده است «هر که ملازمت کند بر درگاه مولی، بعد از ملازمت چه بود جز در گشادن؟ و هر که صبر کند به خدای؛ بعد از صبر چه بود جز وصول به حق؟» (۱۱ / ص ۵۶۳).

به علت آیات فراوانی که خداوند در قرآن پیامبر را به صبر فرا می‌خواند و همچنین به علت نقش مهمی که صبر در سیر الی الله بر عهده دارد صوفیه آن را یکی از

مقامات مهم عرفانی می‌دانند که به پیامبر اکرم اختصاص دارد. در شرح تعرف آمده است «و صبر مقامی بزرگ باشد و خدا مصطفی را علیه‌السلام صبر فرمود و گفت «اصبر و ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ» (۱۹ / ج ۳، ص ۱۲۲۷).

و مولانا در مثنوی آن قدر به نقش صبر در سیر و سلوک اهمیت می‌دهد که معتقد است پیامبر بر اثر صبر توانست به آسمانها عروج کند و در عرش حق را ملاقات نماید. چون قلاووزی صبرت پر شود جان به اوج عرش و کرسی بر شود مصطفی بین که چو صبرش شد براق بر کشانیدش به بالای طباق (۲۰ / دفتر ششم، ب ۳۹۷۹-۳۹۷۸)

معنی صبر از دید عرفانی میبدی

میبدی در تفسیر آیه ۳۴ سوره احقاف که خداوند به پیامبر می‌فرماید:

اصبر کما صبر اولواالعزم من الرسل، صبر را این گونه تعریف کرده است «بزرگی را پرسیدند که معنی صبر چیست؟ گفت تجرّع البلوی من غیر دعوی، زهر بلا چشیدن است و آنگه از دعوی دم درکشیدن، الصبر اسرار المحنة و اظهار المنة و صبر نمان داشتن محنت است و آشکارا کردن نعمت» (۱۷ / ج ۳، ص ۷۲۹).

انواع صبر از دید میبدی

میبدی در تقسیم‌بندی و معین کردن انواع صبر در تفسیر آیه ۱۴۹ سوره بقره که خداوند می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا واستعینوا بالصبر والصلوة إِنَّ اللّهَ مَعَ الصابِرین» می‌گوید: «و بر ذوق علم، صبر سه قسم است بر ترتیب اصبروا و صابروا و رابطوا، اصبروا صبر بر بلاست، صابروا صبر از معصیت، رابطوا صبر بر طاعت، صبر بر بلا صبر محبان است، صبر از معصیت صبر خائفان است، صبر بر طاعت صبر راجیان است. محبان صبر کنند بر بلا تا به نور فراست رسند، خائفان صبر کنند از معصیت تا به نور عصمت رسند، راجیان صبر کنند بر طاعت تا به انس خلوت رسند (همان / ج ۱، ص ۴۲۲).

در این تقسیم‌بندی میبدی بر اساس مقامات عرفانی یعنی مقام خوف، رجا و محبت، صبر را تقسیم‌بندی کرده است. صبر در برابر معصیت صبر کسانی است که در مقام خوف‌اند، این صبر موجب رسیدن آنان به مقام عصمت است، صبر در برابر

عبادت، صبر عرفایی است که در مقام رجا قرار دارند، این صبر موجب رسیدن به انس خلوت با محبوب است، صبر در بلا صبر عاشقان است و موجب رسیدن به علم فراست یعنی دیدن نهانی‌ها و یا اطلاع بر امور غیبی است.

چون مسلک عرفانی میبیدی عاشقانه است، در بینش او مقام عشق از مقام خوف و رجا با اهمیت‌تر است و به‌طور کلی با در نظر داشتن عشق است که صبر را «زهر بلا چشیدن و آنکه از دعوی دم در کشیدن» معنی کرده است.

پیامبر در مقام عشق

در بینش عرفا مقام عشق مقام قدم گذاشتن در وادی بلاست، مقام سوختن و گداخته شدن در بوتۀ رنجها و دردها است، خواجه عبدالله انصاری گوید: «عاشق را یک بلا در روی و دیگری در کمین است و دایم با درد و محنت قرین است» (۲ / ص ۳۰).

در بینش عارفانی که مسلک عاشقانه دارند صبر بر بلا صبر عاشقان است. ذوالنون مصری گوید: «اگر بدل خلاق مرا به آتش بسوزند من صبر می‌کنم از آنجا که دعوی من است محبت او را، هنوز هیچ نکرده باشم» (۱۱ / ص ۶۱۷).

در کتاب *اللمع ابونصر* سراج نقل شده که شبلی بیمار شد، دوستان برای عیادت او رفتند از آنان پرسید شما چه کسانی هستید؟ گفتند ما دوستان توایم، شبلی سنگ برداشت و به سوی آنان افکند در این هنگام همه فرار کردند. شبلی گفت: ای دروغگوها ادعای محبت مرا دارید در حالی که بر زدن من صبر نمی‌کنید؟ (۷ / ص ۵۰).

چنانکه در تقسیم‌بندی صبر نیز گفته شد میبیدی همانند عرفای دیگر معتقد است صبر بر بلا صبر عاشقان است. وی در تفسیر آیه ده سوره *مَزْمَل* که خداوند به پیامبر می‌فرماید: *واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرأ جمیلاً* می‌گوید: خداوند در آیات متعددی پیامبر را به صبر فرا می‌خواند چون صبر پادزهر بلا و نشانه دوستی و محبت است، بنابراین در بینش میبیدی صبر پیامبر صبر بر بلا یا صبر عاشقان است.

«و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون»، «فاصبر صبراً جمیلاً»، «فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل»، «واصبر لحکم ربک فانک باعیننا» چند جایگاه در قرآن آن مهتر عالم را صبر فرمود زیرا که تریاق زهر بلا صبر است و نشانه اهل محبت و ولا صبر است...» (۱۷ / ج ۳، ص ۷۲۹).

پیامبر در مقام مشاهده

عشق کیمیایی است که سخت‌ترین دردها و رنجها را برای عاشق وقتی از جانب معشوق باشد به شیرین‌ترین و لذت‌بخش‌ترین چیزها مبدل می‌کند خواه این عشق زمینی باشد، خواه آسمانی و الهی.

عین‌القضاة همدانی در کتاب **لوايح** گوید: شدیدترین شکنجه‌های معشوق برای عاشق، دلپذیر و لذت‌بخش است، وقتی چشم در جمال معشوق خود دوخته باشد. وی از قول حسین منصور گوید «حسین منصور را قدس الله روحه پرسیدند: لذت عشق در کدام وقت کمال گیرد فرمود: در آن ساعت که معشوق بساط سیاست گسترده باشد و عاشق را برای قتل حاضر کرده و این در جمال او حیران شود و گوید:

او بر سر قتل و من در او حیرانم کان راندن تیغش چه نکو می‌راند»

(۱۳ / ص ۱۰۱)

ابوالمفاخر یحیی یاخرزی در کتاب **اوراد الاحباب** می‌گوید: هر کس بلا را از جانب بلادهنده بیند آنچنان به دیدن او مشغول می‌شود که از دیدن بلا غایب می‌شود و سختی و تلخی آن را احساس نمی‌کند و پیامبر بر اثر مشاهده حق آنچنان از خود فانی بود که سختیها و بلاها نمی‌توانست در آن حضرت اثر بگذارد، همان‌گونه که زنان مصر بر اثر غرق شدن در مشاهده جمال یوسف آنچنان از خود غایب شدند که بریدن دست خود را احساس نکردند: «هر که بلا را از جانب بلادهنده بیند به رؤیت مبلی چنان مشغول گردد و از بلا غایب شود که مرارت بلا و صعوبت او را درک نکند. قال الله تعالی فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا، زنان مصر در وقت دیدن یوسف از خود چنان غایب شدند که دست بریدن خود را دریافتند. قال الله تعالی فلما رأیته اکبرته و قطعن ایدیهن» (۳ / ص ۲۶۶).

چنانکه قبلاً گفته شد مسلک عرفانی رشیدالدین میبدی عاشقانه است و آیات قرآن را با بینش عاشقانه تفسیر می‌کند. وی در تفسیر آیه ۴۹ سوره بقره که خداوند می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة إن الله مع الصابرين می‌گوید: وقتی پیامبر قدم در راه حق نهاد با رنجها و سختیهای زیادی روبه‌رو شد و هیچ پیامبری به اندازه آن حضرت دچار بلا و سختی نشد اما راز صبر و پایداری پیامبر در برابر آن همه رنجها و مشکلات طاقت‌فرسایی که از جانب مشرکان و کفار و یا پیروان ادیان دیگر برایش فراهم می‌شد این بود که خداوند تمامی حجابها را از مقابل دیدگان پیامبر کنار زد

و با نشان دادن جمال و زیبایی مطلق خود شعله عشق و محبت را در قلبش برافروخت و سراپای وجودش را به آتش کشید و سپس جام زهر بلا را به کامش ریخت، اما چون پیامبر آن جام زهر را از دست محبوب و در مقام مشاهده می‌نوشتید تلخی آن برایش شیرین‌تر و گواراتر از عسل می‌نمود زیرا عشق، مقام تسلیم و رضا در برابر خواست و اراده معشوق است و آنچه از جانب معشوق است در نظر عاشق خوش و دلپذیر است. خواه لطف باشد و خواه قهر چنانکه مولانا گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدِّ بوالعجب من عاشق این هر دو ضدِّ

(۲۰ / دفتر اول، ب ۱۵۷۰)

«آن مهتر عالم را زان پس که قدم در این میدان نهاد یک ساعت او را بی غم و اندوه نداشتند اگر یک ساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده وار نشین، یک‌بار انگشتی در انگشت بگردانید تازیانه عقاب فرو گذاشتند: افحسبتم انما خلقناکم عبثا. یک‌بار قدم به بستاخ‌ی بر زمین نهاد او را گفتند ولاتمش فی الارض مرحا، چون کار به غایت رسید و از هر گوشه بلا به وی روی نهاد نفسی برآورد و گفت «ما اوذی نبی قط بمثل ما اوذیت» خطاب آمد از حضرت عزت که ای مهتر کسی که ما شاهد دل و جان وی باشیم از بار بلا بنالد؟ هر چه در خزاین غیب زهر اندوه بود همه را یک قده گردانیدند و بر دست وی نهادند و از آنجا که سرّ است پرده برداشتند که ای مهتر این زهر بر مشاهده جمال ما نوش کن واصبر لحکم ربک فانک باعیننا - لسان الحال یقول.

ولو بید الحبیب سقیّت سماء لکان السّم من یده یطیب

از دستت از آتش بود ما را ز گل مفرش بود

هرچ از تو آید خوش بود، خواهی شفا خواهی الم»

(۱۷ / ج ۱، ص ۷۹)

بنابراین در بینش میدی پیامبر بر اثر چشم‌دوختن در جمال معشوق ازلی و مشاهده نگاه آکنده از لطف او نسبت به خود و غلبه شور و شیدایی عشق آنچنان وجود و هستی خود را به فراموشی سپرده بود که تلخ‌کامی حوادث و رویدادهای سخت و هولناک و رنجها و دردهای روحی که از جانب مشرکین و معاندین برای آن حضرت فراهم می‌شد نمی‌توانست در او اثر بگذارد و توان و استقامت روحی آن حضرت را درهم بشکند.

پیامبر در مقام معشوقی حق تعالی

در عرفان و تصوف سختیها و مشکلات، سازنده و تکامل بخش است زیرا صبر در برابر آنها موجب می شود که صفات و نیروهای الهی در روح متجلی بشود و انسان را به مبدأ کمال یا خداوند پیوند دهد. از این نظر بلا و رویدادهای سخت در عرفان و تصوف یکی از اصول مهمی است که عرفا به آن بسیار توجه کرده‌اند و آن را لطف و محبتی پنهان از جانب حق می‌دانند.

میبدی در تفسیر آیه «و ایوب اذ نادى ربّه» می‌گوید: تفاوت محبت و عشق خالق و عشق مخلوق این است که مخلوق برای معشوق خود کلاً آسایش و راحتی طلب می‌کند، اما خالق هر که را به دوستی خود انتخاب کند او را به رنج و سختی مبتلا می‌کند و هر چه محبت از جانب حق بیشتر باشد، رنج و سختی نیز از جانب او بیشتر است. او معتقد است خداوند برای بندگانش محبوب خود بلا می‌فرستد تا وجودشان با صبر در برابر آن مشکلات ناب و خالص شود و بتوانند به آخرین حد کمال که عبودیت محض در برابر خالق است نایل شوند چنانکه وقتی ایوب به سخت‌ترین بلاها گرفتار شد و شدیدترین صبر و مقاومت را از خود نشان داد خداوند به او خلعت نعم‌العبد بخشید «و ایوب اذ نادى ربّه» عادت خلق چنان است که هر که را به دوستی اختیار کند همه راحت آن دوست خود خواهند و روا ندارند که باد هوا بر وی گذر کند لکن سنت الهی به خلاف این است هر که را به دوستی اختیار کرد شربت محنت با خلعت محبت به وی فرستد، هر که را درجه‌ی وی در مقام محبت عالیت، بلای او عظیم‌تر، این است که مصطفی گفت: انّ اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل و بر وفق این قاعده قضیه ایوب پیامبر علیه‌السلام است. هرگز هیچ کس بلا چنان بر نداشت که ایوب برداشت. گفتند: کسی که پیش سلطانی سنگی نیکو بردارد چه کنند، خلعتی در او پوشانند، ایوب چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت در او پوشانید نعم‌العبد صد هزار هزار جام زهر بلا بر دست ایوب نهادند گفتند: این جام‌های زهر بلا نوش کن، گفت: ما جام زهر بی‌تریاق صبر نوش نتوانیم کرد تا هم از وجود او جام پازهر ساختند که: انا وجدناه صابراً نعم‌العبد «(۱۷ / ج ۶، ص ۳۷۳).

در بینش عرفانی میبدی نه تنها عاشقان بر بلای معشوق صبر می‌کنند بلکه معشوق ازلی نیز به آنان عشق می‌ورزد و به خاطر غیرتی که به معشوقان خود دارد آنان را

به فقر و رنج و سختی و درد و غم مبتلا می‌کند تا همیشه با سوز و گداز و قلبی شکسته به درگاه او روی آورند و توجهشان از هر چیزی غیر از او بریده شود و یاد هر چیزی جز او را به فراموشی بسپارند و به سوی او منقطع شوند (همان / ج ۱، ص ۴۶۸).

در بینش عرفانی میدی بلا ناز و نعمتی است که خداوند خاصان و مقربان خود را با آن پرورش می‌دهد و به کمال می‌رساند و به دلیل محبتی که به پیامبر اکرم داشت آن حضرت را به سخت‌ترین پیشامدها و رنجها و دردها مبتلا ساخت و از هر گونه راحتی و لذت و خوشیهای مادی و این جهانی محروم کرد «پیر طریقت گفت الهی در سرگریستی دارم دراز ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن یتیم از حسرت است و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود؟ این قصه‌ای است دراز، ای جوانمرد این ناز در چنین حال کسی را رسد که ناز پدران و مادران ندیده باشد و نه در حجر شفقت دوستان آرام داشته بود بلکه در بوتۀ بلا تنش گداخته باشد و زیر آسیای محنت فرسوده، نبینی که با سید اولین و آخرین و خاتم النبیین اول چه کردند، پدر و مادر از پیش وی برداشتند تا ناز مادران نبیند و در حجر شفقت پدران ننشیند چون به غار حرا آمد گفتند ای محمد خلوتگاهی نیکو ساختی لکن عقبه‌ای در پیش است به در خانه بوجهل می‌باید شد و در زیر شکنجه شتر می‌باید نازید و دندان عزیز خویش فدای سنگ سنگدلان می‌باید کرد و رخساره را به خون دل خلق می‌باید زد که بر درگاه ما چنان نازک و نازنین نتوان بود.

خون صدیقان بپالودند وزان ره ساختند

جز به جان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست»

(۱۷ / ج ۶، ص ۴۴۲)

میدی در جایی دیگر گوید: خداوند به خاطر محبت و عشق خود به حضرت محمد(ص) آن حضرت را به انواع بلاهای سخت گرفتار کرد و سپس به او فرمود: اصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل، یعنی صبر مقام پیامبران اولوالعزم است بنابراین تو نیز باید صبر کنی و به آنان اقتدا کنی چون آنان توسط صبر توانستند بر بلاهای سخت غلبه کنند و با پیمودن مدارج معنوی به سرچشمه بی‌نهایت و لایزال کمال و قرب حق واصل شوند. وی در تفسیر آیه فاصبر صبراً جمیلاً می‌گوید: «یا محمد تو صبر می‌کن و خوش همی باش و دل به تنگ میار، اقتدا کن به پیغمبران گذشته: فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل، انبیا همه لباس صبر پوشیدند تا به مراد و مقصود خود رسیدند. صبر بود که

یعقوب را به دست فرج و راحت از بیت‌الاحزان برون آورد که فصبر جمیل، صبر بود که شراب شفا بر مذاق ایوب ریخت که انا وجدناه صابرا، صبر بود که ندای فدا به گوش اسماعیل رسانید که ستجدنی ان شاء الله من الصابرين، صبر است که مؤمنان را از سرای بلوی به جنت مأوی رساند و هر چه مقصود است حاصل کند و به گوش ایشان فرو خواند که «بشرا الصابرين» علی‌الجملة شیرمردی باید، بزرگ همتی، که در راه دین هر شربت که تلخ‌تر بود او را شیرین‌تر آید و هر راه که دورتر بود او را نزدیک‌تر آید تا او را در جریده صابران اثبات کنند امروز او را منشور محبت نویسند که ان الله يحب الصابرين و فردا او را این خلعت دهند که سلام عليكم بما صبرتم» (همان / ج ۱۰، ص ۲۳۲).

در بینش میدی صابرين در بلا محبوب و معشوق خداوند هستند چون عشق الهی طرفینی است که «يحبهم و يحبونه» (مائده / بخشی از ۵۹) آنان عاشق حق‌اند و حق نیز عاشق آنهاست و کشش و ذوق برای وصال و دیدار از هر دو طرف است اما اشتیاق خداوند برای دیدار و وصال صابرين بیشتر است به همین جهت در بهشت که میعادگاه محب و محبوب و زمان دیدار و ملاقات است خداوند در سلام کردن بر آنان پیشی می‌گیرد. وی در تفسیر سوره فرقان آیه ۷۶ که خداوند می‌فرماید: اولئك يجزون الغرفة بما صبروا و يُلقون فيها سلام می‌گوید: «و يقولون فيها تحية و سلاما و در آثار منقول است که مؤمنان چون حق را جل جلاله بینند ابتدا حق بر ایشان سلام کند دو دوست بعد از فرقت دراز چون برهم رسند ابتدا آن یکی سلام کند که شوقش زیادت بود و حق جل جلاله يقول: الا طال شوق الابرار الی لقائي و انا الی لقائهم لاشد شوقاً.

الالف لا يصبر عن الفه
و قد صبرنا عنكم مدة
اکثر من طريقة العين
ما هكذا فعل محبين»

(۱۷ / ج ۷، ص ۷۹)

پیامبر در مقام فنای در توحید یا مقام توکل

میدید در تفسیر عرفانی آیه ۱۶ سوره ابراهیم که فرستادگان خداوند به کفار و مشرکینی که آنان را مورد انواع اذیت و آزار خود قرار می‌دهند و می‌گویند: و ما لنا الا نتوكل علی الله و قد هدینا سُبُلنا و لنصبرن علی ما اذیتموننا و علی الله فلیتوکل المتوکلون. می‌گوید: توکل از مقامات مهم عرفانی است و سپس درجات و مراتب توکل را بیان می‌کند. به

اعتقاد او توکل دارای دو درجه است: توکل عام و توکل خاص. توکل عام آن است که متوکل هم اسباب را می بیند و هم مسبب را و به علل توسل می جوید و برای کسب روزی به دنبال کار و فعالیت می رود اما به نیرو و قدرت خود تکیه نمی کند زیرا می داند که خداوند مسبب الاسباب است و جز او فاعل دیگری در جهان وجود ندارد. در بینش عرفانی او بنده تا در این مقام است در تفرقه به سر می برد و در مقام جمع نیست. سپس می گوید: درجه بالاتر از این توکل راضیان حضرت و صدیقان است. در این مقام متوکل فقط یک هستی را می بیند و آن هستی خداوند است و اسباب و مسبب را دو چیز جداگانه نمی بیند و به دنبال علل و اسباب نیست بلکه فقط پروردگار را می بیند و خود را به او تسلیم می کند، چون همه چیز را مقهور و مغلوب علم، اراده و قدرت خداوند می بیند. این مقام فنا شدن در هستی مطلق خداوند است، کسانی که به این مقام رسیده اند بر اذیت و آزار دیگران صبر می کنند و در صدد دفع آن نیستند چون همه چیز را از جانب خداوند می بینند و مستغرق بحر بی نهایت توحیدند.

صوفیه در کتابهای خود درباره مقام توکل فراروان سخن گفته اند. امام محمد غزالی در *احیاء علوم الدین* می گوید: «بایه توکل بر توحید گذاشته شده و هر چه توحید کامل تر باشد مرتبه عارف در توکل بالاتر است. او توحید را چهار مرتبه می داند مرتبه اول: این است که انسان با زیانتش لا اله الا الله بگوید ولی قلبش غافل باشد یا اینکه آن را انکار کند مثل توحید منافقان.

مرتبه دوم: این است که قلبش معنی لفظ لا اله الا الله را تصدیق کند، همان گونه که عموم مسلمانان تصدیق می کنند این نوع اعتقاد، اعتقاد عوام است.

مرتبه سوم: این مورد (لا اله الا الله) را به واسطه نور حق از طریق کشف، مشاهده کند که این مقام مقربان است. در این مرتبه موجودات زیادی را می بیند اما با وجود کثرت، آنها را صادر از یک خدای واحد قهار می داند.

مرتبه چهارم: این است که در وجود یک چیز را می بیند که این نوع مشاهده، مشاهده صدیقان است و صوفیان آن را فنای در توحید می نامند، زیرا از جهت اینکه فقط یک چیز را می بیند و آن خداست، نفس خود را هم نمی بیند، چون خودش را نمی بیند به خاطر آنکه در توحید غرق شده است، از نفس خود در توحید او فانی شده، یعنی اینکه نه خود و نه خلق هیچ کدام را نمی بیند» (۱۵ / ج ۴، ص ۳۵۹).

نظرات صوفیان دربارهٔ توکل حاکی از این است که مقام توکل در نظر آنان رسیدن به یک توحید ناب و خالص است یا به عبارت دیگر رسیدن به یک بینش توحیدی محض است که عارف فقط یک هستی و یک وجود را مشاهده می‌کند و آن هستی مطلق و نامحدود حق است و وجود و هستی خود را عین هستی مطلق حق می‌بیند و قطره‌وار مستغرق در یای بی‌نهایت توحید است. عزیزالدین نسفی در کتاب *انسان کامل* دربارهٔ مقام توکل می‌گوید: «هر که علم و ارادت و قدرت خدا را محیط دید بر کل کاینات اعتماد وی بر خدای است نه بر اسباب از جهت آنکه وی اسباب را همچون مسببات، عاجز و بیچاره و مقهور و مسخر خدا دید و خدا را دانا به همه چیز و توانا بر همه چیز دید، و به یقین دانست که هر چه می‌کند، خدا می‌کند و هر چه می‌دهد خدا می‌دهد، پس اگر در اسباب خللی پیدا آید وی غمناک و اندوهگین نشود و متفرق و پراکنده خاطر نگردد» (۲۱ / ص ۳۳۸).

و همچنین عطار از قول نهرجوری دربارهٔ تعریف توکل کننده می‌گوید: «گفت (نهرجوری) متوکل حقیقی آن است که رنج و مؤونت خود از خلق برگرفته است، نه کسی را شکایت کند از آنچه بدو رسد و نه ذم کند کسی را که منع کندش، از جهت آنکه نبیند منع و عطا جز از حق تعالی و گفت حقیقت توکل ابراهیم خلیل را بود - علیه السلام - که جبرئیل علیه السلام او را گفت که هیچ حاجت هست؟ گفت به تو نه! زیرا که از نفس غایب بود به خدای تعالی - تا با خدای هیچ چیز دیگر را ندید و گفت اهل توکل را اوقاتی است که اگر در آن اوقات بر آتش روند، خبر ندارند از آن، و اگر ایشان را در آن حالت در آتش اندازند هیچ مضرت بدیشان نرسد، و اگر تیرهای ناوک به ایشان اندازند و ایشان را مجروح گردانند الم نیابند...» (۱۱ / ص ۵۰۹).

از سخنان عرفایی که نقل شد به این نتیجه می‌رسیم که مقام توکل مقام فنا شدن اراده و اختیار عارف در اراده و اختیار حق و یا فنا شدن و محو شدن کامل وجود و هستی عارف در وجود مطلق حق است، وی در این مقام به علت استغراق کامل در توحید و غایب شدن از نفسانیت خود نه تنها هر رویدادی را از جانب حق می‌بیند بلکه رنج و تلخی پیشامدها و رویدادهای سخت و دردناک را احساس نمی‌کند و از آنها منفعل و متأثر نمی‌شود.

همچنین در تذکرة الاولیا آمده است که «گفتند نشان توکل چیست؟ (ابوالحسن خرقانی) گفت در آن که شیر و اژدها و آتش و دریا و بالش هر پنج تو را یکی بود، که در

عالم توحید همه یکی است. در توحید کوش چندانی که توانی، که اگر در راه فرو شوی تو بر سود باشی و باکی نبود...» (همان / ص ۷۱۱).

بنابراین عارفی که در مقام فنای در توحید یا توکل است همه چیز را یک رنگ می بیند در بینش او غم و شادی، امنیت و خطر، سختی و آسانی همه یکی است و هیچ دوگانگی در بین آنها وجود ندارد.

میبدی با استناد به آیه ۴۷ سوره احزاب که خداوند به پیامبر می فرماید و لا تطع الکافرین و المنافقین و دع اذیهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا می گوید: چون پیامبر در مقام توکل محض یا فنای در توحید بود و فقط یک هستی را مشاهده می کرد درصدد مقابله و دفع آزار و اذیت کفار بر نمی آمد و بر آن صبر می کرد زیرا همه چیز را از جانب خداوند و مطابق با خواست و اراده او می دید و در برابر آن تسلیم بود.

«یکی توکل عام مکتسبان امت را و دیگر توکل خاص راجیان حضرت را. توکل عام آن است که از راه اسباب برنخیزی و تجارت و حراثت که سنت شریعت است دست بنداری و آنکه اعتماد بر آن کسب نکنی و روزی و حرکت اسباب و حول و قوت خود به داشت وی بینی. در این توکل اسباب در میان دیدن رواست اما با اسباب بماندن شرک است... این است بیان درجه اول توکل که هم اسباب بیند و هم مسبب اما داند که اسباب از مسبب است و خلق از خالق همه از یک اصل رود و فاعل یکی بیش نیست و بر دیگری حواله نیست، چون ازین درجه برگذشت توکل راضیان است و آن توکل صدیقان است که از مسبب و اسباب نپردازند همه را یکی بیند و یکی شناسند و دیگران کار به او سپارند و ایشان خود را باو سپارند دیگران از او خواهند و ایشان خود او را خواهند، دیگران به عطا آرام گیرند و ایشان به معطی آرام گیرند. این توکل چراغی است در دل که اینک منم ندایی است در گوش که ایدرم، نشانی است روشن که با توام، حسین منصور حلاج، خواص را دید که در بیابان می گشت گفت: چه می کنی؟ گفت: قدم خویش در توکل درست می کنم. گفت: افنیت عمرک فی عمران باطنک فاین الفناء فی التوحید؟ و ابوبکر صدیق بیمار بود او را گفتند: طبیب بیاریم تا تو را علاج کند گفت: طبیب مرا دید و گفت: اِنّی اَفعَل ما اُرید اَلتَّصَبُّرُ عَلٰی ما اذیتمونَا» این دلیل است که صبر کردن بر رنج و احتمال کردن و به دفع آن مشغول نابودن از توکل است، همان است که جای دیگر گفت «ودع اذیهم و توکل علی الله» هر که بر رنج صبر کند و ننالند او را هم مقام متوکلان است

و هم مقام صابران و در روش دین‌داران دو مقام از آن عزیزتر نه‌اند ربّ العالمین متوکلان را می‌گوید که انّ الله يحبّ المتوکلین و صابران را می‌گوید «انّ الله مع الصابرين» (۱۷ / ج ۵، ص ۲۴۷).

بنابراین در بینش میبیدی پیامبر به علت فنای در توحید و مشاهده کردن سیطره اراده و نیروی مطلق حق بر جهان هستی در برابر اذیت و آزار معاندان و مشرکان صبر می‌کرد و دفع آن را به قدرت و مشیت خداوند باز می‌گذاشت.

عروج عاشقانه در نماز، رمز صبر و استقامت پیامبر

کفّار قریش در آغاز بعثت حضرت محمد (ص) با سخنان ناروا و نسبت دادن انواع تهمتها از جمله کاهنی و شاعری و جنون آن حضرت را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و سعی داشتند با تضعیف روحیه پیامبر در راه گسترش دین خدا مانع ایجاد کنند، اما خداوند آن حضرت را به صبر و خواندن نماز فرا می‌خواند. میبیدی در ارتباط بین صبر و خواندن نماز می‌گوید: لذت ذکر و راز و نیاز با معشوق ازلی در هنگام نماز موجب می‌شده که پیامبر همه چیز و همه کس را به فراموشی بسپارد و بر اثر غلبه شوق دیدار و شور و شیدایی عشق روح آن حضرت تنگنای عالم طبیعت را ترک می‌کرد، و به فراخنای عالم الهی عروج می‌کرده است. بر اثر وجد و ذوق دیدار و مشاهده جمال یار غم و اندوه تهمتهای کفار و مشرکان از وجودش رخت برمی‌بسته و با غرق شدن در بحر بی‌نهایت توحید نیرو و قدرت الهی در وجودش فیضان بیشتری می‌یافته است، به همین جهت در برابر سخنان ناروای کفار و آزار و اذیت آنان می‌توانسته است صبر و پایداری کند.

میبیدی در تفسیر آیه ۱۳۲ سوره طه که خداوند به پیامبر می‌فرماید: فاصبر علی ما یقولون و سبّ بحمد ربّک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من انای الیل فسبّ و اطراف النهار لعنک ترضی می‌گوید: «فاصبر علی ما یقولون و سبّ بحمد ربّک» جای دیگر گفت: «لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبّ بحمد ربّک» ای محمد ما می‌دانیم که دل تو به تنگ می‌آید از گفتار ناسزایان و جعل بی‌حرمتان، تو صبر کن و دل خود را به حمد و ثنا و تسبیح ما تسلی ده، هرگاه ایشان قدم در کوی بی‌حرمتی نهند تو قدم در حضرت نماز نه، تا راز نماز بار اذی ایشان از دل تو فرو نهد، بامداد و شبانگاه و در اطراف روز همه وقت، در همه حال خواهیم که حلقه در ما کوبی و در ذکر و ثنای ما باشی، ای محمد اگر مکیان تو را ناسزا گویند باک مدار که ما لوح مدح و ثنای تو به قلم لطف قدم

می نویسیم و چون ایشان تخته هجو تو خواندن گیرند تو سوره مدح و ثنای ما آغاز کن «فسیح بحمد ربک» ای محمد سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود، سری که در وی خمار شربت ذکر ما بود، دلی که حریق مهر و محبت ما بود، جانی که غریق نظر لطف ما بود، تنی که پیوسته در ناز و آزار ما بود، کجا به سماع گفت‌وگوی بیگانگان پردازد و یا جهل و بیهوده ایشان در وی چه اثر کند» (۱۷ / ج ۶، ص ۲۰۳-۲۰۲).

آن راز نمازی که میدی به آن اشاره می‌کند با نگاهی به گفتار هجویری در کتاب کشف‌المحجوب مفهوم روشن‌تری می‌یابد. هجویری گوید: دسته‌ای از عرفا در نماز به مقام جمع می‌رسند بدین جهت شب و روز در نمازند به همین جهت رسول خدا می‌فرمود: قره عینی فی الصلوة، یعنی همه راحتی من در نماز است چون مشرب اهل استقامت در نماز است و این به علت این است که وقتی پیامبر را به معراج بردند و به قرب حق رسانیدند از عالم خاکی و نفس به کلی گسیخته شد و در پرتو مشاهده معبود لم یزلی محو و فانی شد، بی اختیار خود اشتیاقی را اختیار کرد و گفت: خداوندا مرا به این عالم بالا ببر و در قید و بند عالم مادی و طبیعت و نفس نینداز. از جانب خداوند فرمان آمد که حکم ما این است که به دنیا بازگردی و به اقامت دین و شریعت پردازی تا آنچه تو را در اینجا داده‌ایم در آنجا نیز بدهیم. پس چون به دنیا باز آمد هر وقت دلش مشتاق عالم الهی می‌شد می‌گفت: ارحنا یا بلال بالصلوة. یعنی ای بلال به بانگ نماز ما را راحتی ببخش. هجویری معتقد است هر نمازی برای پیامبر یک معراج بود زیرا اگر چه جسم آن حضرت بر زمین مشاهده می‌شد اما روحش در عالم ملکوت بود (۲۲ / ص ۲۹۰).

مولانا نیز در مثنوی به این سفر روحانی پیامبر در هنگام نماز اذعان کرده و گفته است: هرگاه پیامبر بر اثر ارتباط با خلق دل‌تنگ و آزرده خاطر می‌شد به بلال می‌فرمود با گفتن اذان طبل کوچ را بزن تا از این عالم خاکی رخت سفر بریندم و به دیار معشوق خود کوچ کنم و با مشاهده جمال مطلق او غرق در شادی و لذت بشوم و غم و اندوه این عالم خاکی را به فراموشی بسپارم.

وز اختلاط خلق باشد اعتلال	آن سفر جوید که ارحنا یا بلال
ای بلال خوش‌نوی خوش‌صهیل	می‌دنه بررو بزن طبل رحیل
جان سفر رفت و بدن اندر قسیم	وقت رجعت زین سبب گوید سلام
از تیمم وارهاند جمله را	وز تحرّی طالبان قبله را

ابوبکر واسطی درباره عشق و مشاهده می‌گوید: محبت وقتی خالص و درست است که محب بر اثر مشاهده محبوب خود همه چیز را به فراموشی بسپارد، حتی با اراده محبوب خود از محبوب نیز غایب شود گفت: (ابوبکر واسطی) «محبت هرگز درست نیاید تا اعراض را در سرّ او اثری بود و شواهد را در دل او خطری، بل صحت محبت نسیان جمله اشیاء است در استغراق مشاهده محبوب و فانی شدن محب از محبوب به محبوب» (۱۱ / ص ۷۴۴).

عطار در تذکرة الاولیاء از قول رابعه عارف بزرگ قرن اول هجری می‌گوید: «لیس بصادق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهده مولا، صادق نیست در دعوی خود هر که فراموش نکند الم زخم در مشاهده مطلوب خویش» (همان / ص ۸۶) و سپس عطار ضمن تأیید این موضوع می‌گوید: «و این عجب نبود، که زنان مصر در مشاهده یوسف علیه‌السلام الم زخم نیافتند اگر کسی در مشاهده خالق بدین صفت بود چه بود.» (همان / ص ۸۶).

سخن رابعه حکایت نماز حضرت علی (ع) و خارج کردن تیر از پای آن حضرت را در ذهن تداعی می‌کند، می‌توان گفت که روح حضرت علی (ع) در هنگام نماز بر اثر استغراق در مشاهده محبوب جسم و عالم طبیعت و خاک را ترک می‌کرده و به جهت جدایی روح از جسم دردی چنان جانکاه و طاقت فرسا را احساس نمی‌کرده است.^۲

در تفسیر ابوالفتح آمده است که «رسول چون کاری سخت بدو رسیدی فزع با نماز کردی و در خبر است که یک روز رسول سلمان را دید بر روی افتاده از درد شکم، گفت یا سلمان قم فصلاً فانّ الصلوة شفاء، خیز و نماز کن که در نماز شفا هست و در خبری هست که عبدالله بن عباس در بعضی سفرها بود او را خبر دادند به مرگ برادرش «قوم» استرجاع کرد و فرود آمد از راحله و کناره گرفت و در نماز ایستاد و دو رکعت نماز کرد و ساعتی نیک بنشست، آنگه برخاست و می‌خواند استعینوا بالصبر و الصلوة و آنها لکبیرة الأعلی الخاشعین» (۵ / ج ۱، ص ۱۶۸-۱۶۹).

از مجموعه این بحث به این نتیجه می‌رسیم که استغراق در مشاهده محبوب موجب فراموش کردن دردها و آلام روحی و زخم‌ها و دردهای سخت و طاقت فرسای جسمی می‌شود، به همین جهت خداوند به حضرت محمد (ص) هنگامی که بر اثر سخنان ناروا و آزار و اذیت کفار و مشرکان دچار دل‌تنگی و پریشان‌خاطری می‌شد فرمان می‌داد

که صبور باشد و نماز بخواند تا روح آن حضرت عالم طبیعت و جسم را ترک کند و به عالم الهی عروج کند و در لذت مشاهده جمال محبوب ازلی آنچنان محو و فانی شود که همه ماسوی الله را به فراموشی بسپارد.

پیامبر در مقام فقر

فقر در بینش صوفیه به معنی گذشتن از مال و ملک و دارایی خود در راه خداوند و استقامت و صبر در برابر هر نوع گرایش نفس به دنیاست.

ابوالفتح رازی در تفسیر خود صبر در فقر را جهاد با نفس و جهاد با شیطان دانسته و می‌گوید: «اما صبر بر فقر هم از جمله جهاد است، جهاد با نفس و جهاد با شیطان اما نفس مطالبه می‌کند او را به شهوات و اما شیطان امر کند او را به غوایات چون دست بر هر دو فشانند جهاد کرده باشد و در حکایات الصالحین هست که فتح موصلی شبی در خانه درآمد نه نان بود و نه آب و نه چراغ، نماز بکرد و سر بر زمین نهاد در سجده و شکر کرد و گریستن گرفت و می‌گفت: بار خدایا مرا به بی‌طعامی ابتلا کردی و در تاریکی بی چراغ بنشاندی بار خدایا این درجه به کدام عمل یافتیم و من خویشتن را این پایه نمی‌دانم که تو با من این کنی که این پایه اولیاست و من این پایه ندارم...» (۵/ ج ۲، ص ۲۸).
عطار در تذکرة الاولیاء از قول بشر حافی در اهمیت مقام فقر می‌گوید: «گفت (بشر حافی) فاضل‌ترین چیزی که بنده‌ای را داده‌اند معرفت است والصبر فی الفقر» (۱۱/ ص ۱۳۴).
بسیاری از عرفای بزرگ اذعان داشته‌اند که از طریق فقر توانسته‌اند مراتب کمال را طی کنند و به حق واصل شوند بایزید بسطامی می‌گوید: «الهی مرا فقر و فاقه به تو رسانید و لطف تو آن را زایل نگردانید» (همان / ص ۲۷۰).

بایزید بسطامی از عرفای بزرگی است که حکایت معراج او در کتابهای صوفیه از جمله اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء به‌طور مفصل نقل شده و مقامات عرفانی و کرامات او معروف است (همان / ص ۲۰۲ و ۲۲ / ص ۳۰۶).

به اعتقاد بسیاری از بزرگان صوفیه فقر و صبر بر آن از برترین مقامات عرفانی است هجویری در کشف‌المحجوب از قول بشر حافی می‌گوید: «افضل المقامات اعتقاد الصبر علی الفقر الی القبر...» (۲۲/ ص ۲۹).

از مجموعه بحثهای عرفا به این نتیجه می‌رسیم که صبر در فقر یعنی جهاد با نفس و گذشتن از هستی برای رضایت خداوند است. در بینش آنان هرچه از وجود و هستی مادی و نفسانی عارف کاسته می‌شود صفات و نیروهای الهی در او تجلی می‌کند و ظاهر می‌شود و او وجود و هستی کاملتری پیدا می‌کند. بنابراین فقر برابر است با قرب حق تعالی که همان مقام فنای فی‌الله است، بدین جهت عطار نیشابوری در منظومه مصیبت‌نامه فقر را همسایگی با خدا دانسته و گفته است:

فقر اگرچه محض بی‌سرمايگی است با خدای خویشتن همسایگی است

(۱۲ / ص ۳۱۲)

بعضی از عرفا از جمله خواجه عبدالله انصاری و عطار نیشابوری معتقدند رسیدن به مقام فقر بسیار سخت و دست یافتن به آن به ندرت امکان‌پذیر است و تقریباً عموم صوفیه مقام فقر را مقام پیغمبر اکرم دانسته‌اند و درباره فقر آن حضرت در کتابهای خود بسیار صحبت کرده‌اند.

میبدی در تفسیر خود به طور مفصل درباره پیامبر و مقام فقر آن حضرت سخن گفته است. در بینش میبدی مقام فقر یعنی خودداری از لذتها و خوشبیهای نفسانی و این اصل و جوهره تعبّد و بندگی محض در برابر خداوند و اساس و پایه دین است، به همین جهت پیامبر مقام فقر را اختیار کرد هر چند خداوند پادشاهی روی زمین را به او بخشید و از تمتعات دنیوی به حد قوت لایموت برای دوام و حفظ حیات خود قناعت کرد، اگر چه خداوند تمامی نعمتهای دنیا را به خاطر او بر خلق عالم افزای کرده بود. او معتقد است این روش تمامی پیغامبران الهی در طول تاریخ است یعنی آنان رضایت حق را در جهاد و مبارزه با نفس دیدند به همین جهت مقام فقر را انتخاب کردند و از هرگونه لوازم رفاه و آسایش مادی و این جهانی چشم پوشیدند.

«آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خانم پیغامبران و مقتدای جهانیان (ص) چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهنده آن جز نادانی غافل نیست، از آن اعراض کرد و بر قدر قوام اقتصار کرد و فقر و فاقت اختیار کرد.»

«خبر درست است از عایشه که بعد از وفات پیامبر می‌گفت: لم ینم علی السریر و لم یشیع من خبز الشعیر... گفت (عایشه) بودی که ما یک‌ماه در خاندان نبوت آتش

نیفروختی ما را معلوم جز آب و خرما نبود، جز آن نبود که زنان انصار، الله جزای ایشان به خیر کند، گاه گاه ما را شربت شیر دادند. این نه از آن بود که بر ایشان حرام بود یا نعمت دنیا از ایشان دریغ بود که اهل عالم هر چه یافتند از راحت و نعمت و کرامت به طفیل ایشان یافتند، لکن مصطفی (ص) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس دین، و طبیات دنیا حجاب طبیات عقبی است و او (ص) مقتدای خلق بود، خواست تا خلق به وی اقتدا کنند و به آن راه روند و از اینجا بود که ملک زمین بر وی عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از ملکی اعراض کرد گفت: اجوع یوماً و اشبع یوماً و حال پیامبران گذشته همین بود که رضای حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند.» (۱۷ / ج ۹، ص ۱۷۰-۱۶۹).

میبیدی در تفسیر آیه ۳۴ سوره احقاف که خداوند به پیامبر می فرماید: اصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل می گوید: این صبر که خداوند به پیامبر دستور می دهد صبر بر فقر است و صبر در فقر مقام تمامی پیامبران اولوالعزم است و سپس این حدیث را در تفسیر این آیه از قول عایشه نقل می کند: «قالت عایشة - قال لی رسول الله (ص): یا عایشه انّ الدنیا لاتنبغی لمحمد و لا لآل محمد یا عایشه انّ الله لم یرض من اولی العزم الا بالصبر علی مکروهها و الصبر عن محبوباتها لم یرض الی ان کلفنی ما کلفهم و قال: «فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل» و ائنی والله ما بُدلی من طاعته والله لا صبرن كما صبروا واجهدن و لا قوة الا بالله» (۱۷ / ص ۱۰۸).

پس در بینش میبیدی فقر یعنی جنگ با نفس و ایستادگی و صبر در برابر گرایش های نفس به دنیا و لذات و خوشیهای آن و تعبّد و بندگی محض در برابر خداوند به همین جهت پیامبر اکرم مقام فقر را برگزید و از هر نوع لوازم آسایش و رفاه مادی و دنیوی چشم پوشی کرد اگرچه به علت فنای در هستی مطلق حق از لحاظ قدرت بر عالم هستی سلطه و فرمانروایی داشت و خداوند دنیا را به خاطر او خلق کرده بود.

صبر پیامبر تجلی صبر بی پایان الهی

صوفیه ضمن بحث های خود درباره اهمیت صبر این حدیث قدسی را نقل کرده اند که «خداوند تعالی و تقدس وحی فرستاد به داوود علیه السلام که یا داوود خلق های من فراگیر و از خلق های من یکی آن است که صبورم» (۱۵ / ج ۴، ص ۹۱).

عين القضاة همدانی در کتاب تمهیدات می‌گوید: خداوند به علت لطف و رحمتی که نسبت به بندگان خود دارد از یک طرف برای آنان رنج و سختی و بلا می‌فرستد و از طرف دیگر آنها را به صبر و استقامت دعوت می‌کند تا با تجلی صفت صبر در آنان، متخلق به اخلاق الهی شوند.

«ای عزیز او چندانی عربده کند با بندگان خود که بیم آن باشد که دوستان او پست و نیست شوند و با این همه جز این خطاب نباشد که یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابططوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون این صبر آنگاه توان کردن که صابر، تخلق یابد به صفت صبر خدا که نام او این است «الصبور» مگر این کلمه نشنیده‌ای که او داوود را گفت «تَخَلَّقْ بِاخلاقی و اِنَّ مِنْ اخلاقی الصَّبور» و دریغا، از صبر و صبور چه توان گفتن. «واصبر لِحکم ربک فانک باعیننا» بیان این همه کرده است» (۱۳ / ص ۲۴۵).

میبدی در تفسیر آیه ۳۴ سوره احقاف که خداوند می‌فرماید: فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم کأنهم یوم یرون ما یوعدون در معنی اولوالعزم گوید: «وقال الضحاک: ذووالجَد والصبر و قیل العزم، القوة والثبات...» (۱۷ / ج ۹، ص ۱۶۷). پس پیامبران اولوالعزم پیامبرانی بودند که در مقابل آزار و اذیت قوم خود ثبات و پایداری و صبر می‌کردند و سپس میبدی در تفسیر این آیه می‌گوید: پیامبر بر اثر رنج و آزار و اذیت کفار و مشرکین یک بار دچار دل‌تنگی شد و خواست که برای آنان عذابی را طلب کند اما خداوند آن حضرت را به صبر فراخواند و فرمود صبر کن و برای عقوبت آنان شتاب مکن و به پیامبران گذشته اقتدا کن همان‌گونه که آنان چون دانستند که آزار و اذیت قومشان حکم ماست در برابر آن صبر کردند و شکایتی نکردند، تو نیز از آنان پیروی کن آیا نمی‌دانی که یکی از نامهای من صبور است؟

«فاصبر کما صَبَرَ اولوالعزم من الرسل» رسول خدا (ص) از پس طعن‌ها و ناسزاهای که از کافران می‌شنید و رنج‌ها که از ایشان می‌کشید ضجر گشت. و از سر آن ضجرت به دل خود می‌خواست که ایشان را عقوبتی رسیدی و عذابی چشیدندی. رب العالمین این آیت فرستاد که فاصبر و لا تستعجل صبر کن یا محمد بر اذی و طعن مشرکان مشتتاب به عذاب و عقوبت ایشان. اقتدا کن به برادران خویش پیامبران گذشته که بر رنج‌ها و مکروه‌های قوم خویش صبر کردند چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و

ضجرت نمودند تو همان کن یا محمد که ایشان کردند فبهدیهم اقتده نمی دانی که نامی از نامهای من صبور است صبور اوست که به عقوبت نشتابد یمهل و لایهمل مهلت دهد اما مهمل نگذارد» (همان / ج ۹، ص ۱۷۲).

میبدی در بحث خود این حقیقت عرفانی را بیان می کند که وجود و هستی پیامبر در هستی مطلق حق محو و فانی بود و خداوند با همه صفات خود در آن حضرت تجلی کرده بود، بنابراین صبر پیامبر جلوه کامل صبر بی پایان الهی بود بدین جهت در مقابل آن همه آزار و اذیت کفار و مشرکین صبر می کرد و عذاب و عقوبتی را برای آنان درخواست نمی کرد و همان گونه که در جنگ بدر به علت فنای در حق با مثنی خاک به جنگ کفار قریش رفت و آنها را شکست داد و خداوند فرمود ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی (انفال / بخشی از ۱۷) در اینجا نیز با قدرت خدا در مقابل آزار و اذیت کفار صبر می کرد، بدین جهت به او فرمود اصبر و ما صبرک الا بالله (نحل / بخشی از ۱۲۹) یعنی «بدان که آن صبر نتوانی کردن مگر به قوت ما» (۱۹ / ص ۱۲۲۸).

نتیجه

از بیان مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که صبر پیامبر صبر عاشقان یا صبر بر بلاست. شعله عشق و محبت معشوق ازلی تمام وجود و هستی پیامبر(ص) را به آتش کشیده بود، همین عشق سوزان موجب می شد که سخت ترین بلاها و سختیها از جانب معشوق برای پیامبر(ص) به شیرین ترین و لذت بخش ترین چیزها مبدل شود.

پیامبر با مشاهده جمال و زیبایی مطلق حق آنچنان از خود فانی می شد که همه چیز جز معشوق را به فراموشی می سپرد و همین امر صبر و استقامت در برابر سخت ترین مشکلات و مصایب را برای پیامبر امکان پذیر می کرد.

روح پیامبر هنگام نماز قفس تن و تنگنای عالم طبیعت را ترک می کرد و با عروج به فراخنای عالم الهی جمال مطلق معبود را به مشاهده می نشست، راز و نیاز با معشوق و حالت وجد و بی خویشتنی حاصل از آن موجب می شد که پیامبر بتواند در مقابل غم آورترین حوادث پایداری و مقاومت کند، به همین جهت به هنگام پیش آمدن مشکلات و رخ دادن مصایب دردناک، خداوند پیامبر را به صبر و خواندن نماز فرامی خواند.

فقر یعنی صبر و استقامت در برابر لذتها و خوشیهای نفسانی و این اصل دین و جوهرهٔ تعبد و بندگی محض در برابر خداوند است، بدین جهت حضرت محمد (ص) و دیگر پیامبران مقام فقر را برگزیدند و با تمایلات و خواسته‌های نفسانی به جنگ و جهاد پرداختند.

چون پیامبر در مقام توکل یا فنای در توحید بود و فقط یک هستی را مشاهده می‌کرد درصدد مقابله و دفع آزار و اذیت کفار بر نمی‌آمد و بر آن صبر می‌کرد، چون همه چیز را مطابق با اراده و خواست خداوند می‌دانست در برابر آن تسلیم بود.

پیامبر به علت استغراق در بحر بی‌نهایت توحید و تخلق به اخلاق الهی در مقابل آزار و اذیت کفار و مشرکین صبر می‌کرد و برای آنان عذاب و عقوبتی را از جانب خداوند درخواست نمی‌کرد، چون صبر آن حضرت تجلی صبر مطلق و بی‌پایان الهی بود.

پی‌نوشت

۱- مراد امام محمدغزالی از این صفت، توانمندی انسان برای غلبه بر شهوات و خواسته‌های نفسانی است.

۲- سنایی عارف و شاعر بزرگ قرن ششم خارج کردن تیر از پای حضرت علی هنگام نماز را در *حدیقة الحقیقة* به‌طور مفصل به نظم آورده است. مراجعه شود به *حدیقة الحقیقة*، به تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

منابع

- ۱- قرآن کریم. با تصحیح هفت نفر از علمای حوزهٔ علمیه قم، انتشارات محمدعلی علمی، افسست، تهران، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- ۲- انصاری، عبدالله. رسایل، رسالهٔ واردات، به تصحیح و مقابلهٔ وحید دستگردی، چاپ فروغی، ۱۳۶۵.
- ۳- باخرزی، یحیی. *اوراد الاحباب و نصوص الآداب*، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

- ۴- حرّانی، ابو محمد حسن بن علی. تحف العقول، عن آل الرسول، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، ۱۳۷۶.
- ۵- رازی، ابوالفتح، روح الجنان و روح الجنان، با تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامیة، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، تهران، ۱۳۸۲.
- ۶- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین. مفردات فی غریب القرآن، انتشارات مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۷- سراج، ابی نصر عبدالله بن علی. أللمع فی التصوّف، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، چاپ لیدن، ۱۹۱۴.
- ۸- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح و تحشیة مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- ۹- شریف رضی. نهج البلاغه، به تصحیح دکتر صبحی الصالح، چاپ اول، بیروت، ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م.
- ۱۰- طوسی، نصیرالدین. اوصاف الاشراف، انتشارات هدی، ۱۳۶۱.
- ۱۱- عطار، فریدالدین. تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، کتابخانه زوار، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
- ۱۲- عطار، فریدالدین. مصیبت نامه، به تصحیح دکتر نورانی وصال، انتشارات زوار، ۱۳۳۸.
- ۱۳- عین القضاة همدانی. لوائح، به تصحیح دکتر رحیم فرمنش، انتشارات منوچهری.
- ۱۴- عین القضاة همدانی. مصنّفات، جلد ۱، تمهیدات، به تصحیح عقیف عُسیران، چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱.
- ۱۵- غزالی، ابی حامد محمد بن محمد. احیاء علوم الدین، ج ۴، دارالهادی، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.
- ۱۶- کلابادی، ابوبکر محمد. التّعرف لمذهب اهل التصوف، به تحقیق دکتر عبدالحلیم محمد و طه عبدالباقی سرور، قاهره، ۱۳۸۰ هـ - ۱۹۶۰ م.
- ۱۷- میبدی، رشیدالدین. کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ۱۸- محمد بن مؤنّر. اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، چاپ چهارم، ۱۳۷۶.

- ۱۹- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل. شرح التعرّف لمذهب التصوّف، به تصحیح محمد روشن، ج ۳، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵.
- ۲۰- مولوی، جلال‌الدین محمد. مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، ج ۱ و ۳، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۲۱- نسفی، عزیزالدین. انسان کامل، به تصحیح ماریدان موله، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۲- هجویری، ابوالحسن علی. کشف‌المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، انتشارات طهوری، ۱۳۷۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی